Archive of SID

فصلنامهٔ لسان مبین(پژوهش ادب عربی)
(علمی-پژوهشی)
سال هفتم، دورهٔ جدید، شمارهٔ بیست و دوم، زمستان ۱۳۹۴، ص ۶۴- ۴۵

تحلیل «السندباد فی رحلته الثامنة» بر اساس الگوی سفر قهرمان کمپبل *

فرهاد رجبی، استادیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه گیلان
طاهره شکوری، کارشناسی ارشد زبان و ادبیات عربی دانشگاه گیلان

چکیده

کهن الگوی سفر، همواره، بن‌مایه‌ای سمبلیک داشته، به عنوان نمودی از سرنوشت انسان تلقی می‌شود. اسطوره شناس آمریکایی «جوزف کمپبل» با بررسی نمونه‌های فراوانی از سفرهای اسطوره‌ای، موفق به طرح الگویی گشت که تا امروز، خط سیر قهرمانان اسطوره‌ای بر مبنای آن قابل واکاوی است. در دیدگاه وی، سفر قهرمان همان ماجرای زندگی بشر است که در قالبی نمادین عرضه می‌گردد. شاعر لبنانی، «خلیل حاوی» در قصیدهٔ «السندباد فی رحلته الثامنة» این طبع باستانی را پس از درآوردن به شکل نمادین، بازآفرینی می‌کند. چنین امری برآمد انگیزش-های سیاسی، اجتماعی و همچنین پنداشت‌های فلسفی شاعر است. تلفیق این دو جریان، در سایهٔ سفر، فراسوی سندباد و تحت تأثیر مرگ‌اندیشی وی تحقق می‌پذیرد. در این قصیده، قهرمان دچار دگردیسی شده برای رسیدن به یقین نهایی، سفری را آغاز می‌کند که رهاورد آن، مرگی زاینده و رهایی‌بخش است. این نوشته بر آن است تا با اتخاذ شیوهٔ تحلیلی، شعر مذکور را بر مبنای الگوی سفر قهرمان بررسی کند. نتایج، نشان خواهد داد که شاعر با استفاده از این رهیافت، در تفهیم معنای رستاخیز و ضرورت ایجاد تحولات اجتماعی و سیاسی، موفق عمل کرده است.

کلمات کلیدی: الگوی سفر، قهرمان، سندباد، کمپبل، خلیل حاوی.

---

* - **تاریخ دریافت مقاله:۹٤/۰۳/۲٤ تاریخ پذیرش نهایی: ۹٤/۰۹/۲۱**
نشانی پست الکترونیکی نویسنده: farhadrajabi133@yahoo.com

www.SID.ir

Archive of SID

۱. مقدمه

۱-۱ بیان مسأله

چرخهٔ حضور انسان در پهنهٔ هستی و وقوف بر سرنوشتش، از جمله حقایق بنیادینی است که همواره ذهن بشر را به خود معطوف می‌سازد. یکی از رایج‌ترین راه‌های نمایش موضوعاتی از این دست، تکیه بر صور نمادین است. «تصور نمادین، نحوه‌ای از تصور شهودی است که حاوی نمایشات غیرمستقیم مفهوم از طریق تمثیل است که در آن قوّهٔ حاکمه، نخست مفهوم را به متعلق شهودی محسوس و سپس آن شهود را به متعلقی کاملاً متفاوت که اولی فقط نماد آن است، اطلاق می‌نماید.» (کانت، ۱۳۷۷ش: ۳۰٤-۳۰۵)

قضیهٔ سرنوشت انسان، در فرایند پویای روان بگونه‌ای سمبولیک، در هیأت «طرح واره سفر» تجسم می‌یابد. این فرآیند، به عنوان یکی از گرایش‌های اصیل در نوع بشر، چرخهٔ منظمی را در ذهن تداعی می‌کند؛ حرکت از مبدأ، به قصد سرمنزلی معین، سپس عزیمت به نقطهٔ آغازین. چنین انگاره‌هایی، به دلیل دیرینگی و اشتراک انسان‌ها در آن، « کهن الگو» یا « طبع/ سنخ باستانی» خوانده شده در قالب صور اسطوره‌ای- خیالی نمود می‌یابند.

کهن‌الگوی سفر، در کنش دو کهن‌الگوی دیگر یکی «قهرمان» و دیگری «تحول و رستگاری» تجلی می‌یابد و حجم انبوهی از مضامین اسطوره‌ای را به خود اختصاص می‌دهد؛ به طوری که، فیلسوف و اسطوره‌شناس آمریکایی «جوزف کمپبل» (joseph Campbell) (۱۹۰٤-۱۹۸۷م) در میان دیگر میراث اساطیری جهان، برای آن جایگاهی ویژه قائل است؛ او با تکیه بر نظریات «فروید» و «یونگ» الگویی طرح نموده و در آن خط سیر قهرمان را مشخص کرده است. در دیدگاه وی، الگوی سفر قهرمان، یک الگوی کلی بشری است و هرکس باید با توجه به آن، از دیوارهایی که او را احاطه کرده بگذرد؛ دیوها و همچنین ایده‌آل‌هایش را بشناسد که تداعی‌گر رازهای درون و درک محدود وی از زندگی‌اند. (کمپبل،۱۳۹۲م: ۱۲۸)

در شعر معاصر عربی نیز بنا بر انگیزنده‌هایی چند، خوانش‌های متفاوتی از وجوه سمبولیک بدوی به عمل آمده است؛ از یک سو، واقعیت‌های سیاسی – اجتماعی و از سویی دیگر «گسترهٔ فرهنگ جهانی و دامنهٔ تأثیرپذیری شاعران عرب از جریان‌های شعری، فنی و فلسفی در این عصر» (حلاوی، ۱۹۹٤ : ۹) موجب گشته تا شعرا برای عینیت بخشی به پاره‌ای از تجربه‌های شعری‌شان، این طبایع باستانی را در قالب کارکردی متناسب با جهان‌بینی خود به کار گیرند. شاعر معاصر لبنانی «خلیل حاوی» (۱۹۱۹-۱۹۸۲ م) از زمرهٔ شاعرانی است که برای سفر، رسالتی اجتماعی قائل است. از این رو، برای برقراری ارتباط مستقیم با سرشت مردم، ایده‌هایش را از زبان انگاره‌های بنیادین ناخودآگاه جمعی‌شان ابراز می‌دارد. همچنین، به عنوان یکی از شیفتگان فلسفهٔ غرب، آثارش تجسمی از فلسفه «اگزیستانسیالیسم (existentialism) است؛ فلسفه‌ای که رهروانش به مسأله انسان و مفهوم «هستی» وی پرداخته (سیدحسینی، ۱۳۸٤ش، ج

www.SID.ir

Archive of SID

۲: ۹٦۲) بر این اعتقادند که «زندگی را باید همچون نوعی هستی فهمید که در جهان بودنی به آن تعلق می‌گیرد.» (هایدگر، ۱۳۸٦ش:٥٤٧) آن‌ها در پی جوابی برای «پرسش از تمامیت هستی انسان‌اند که بر حسب دریافتی معمول وحدتی از جسم، نفس و روح است.» (همان:۱٦۰) این شاخه از فلسفه با آثار نویسندگانی چون «سارتر» و «کامو» وارد ادبیات شد و بنا بر مقتضیات زمان با دو رویکرد متفاوت نمود یافت. (سیدحسینی، ۱۳۸٤ش، ج۲ : ۹٦۱-۹۷٤)

پژوهش حاضر بر آن است تا از ورای کهن‌الگوی سفر، همبستگی معنای سیاسی- فلسفی شاعر را در قصیدهٔ «السندباد فی رحلته الثامنة» (حاوی، ۱۹۹۳م: ۲۵۳) تبیین نماید. قهرمان قصیده، سندباد دریایی، از جمله قهرمان‌های افسانه‌ای است که در کتاب «هزار و یک شب» به وی پرداخته شده است. قصه می‌گوید: او جوانی ماجراجو از اهالی بغداد و وارث ثروتی هنگفت بود؛ چندی نگذشت که مال و منال از کف داده، به سختی درافتاد. تا اینکه به همراه تنی چند از دوستان، راه دریا پیش گرفته، به تجارت و سفر همت گماشت. در طی هفت سفرش، با حوادث و خطرهای گوناگونی روبرو شد، اما در نهایت پیروزمندانه و همراه با ثروتی فراوان به دیار خود بازگشت.(ألف لیلة و لیلة، ۱۹۹۳م:۳۲-۸۲)

امروزه سندباد با سفرهای شگفت انگیزش، پس از تبدیل شدن به «معادل موضوعی[۱]» تجربهٔ شعری شاعر، وجوه نمادین دیگری را عرضه می‌دارد. او آمده تا راوی هزار و یک غم انسان معاصر باشد؛ انسانی که می‌خواهد با وجود تعارض میان او و بازدارنده‌های زمانی و مکانی، حرکت در افق‌های گسترده‌تری را تجربه کند. در قصیدهٔ حاضر، ساختار کلی شعر بر مبنای چنین نگرشی شکل گرفته است؛ گرچه در تصویرپردازی‌های شاعر، تصویری متفاوت با الگوی اصلی افسانه نمود می‌یابد.

با نظر به اینکه الگوی سفر قهرمان کمپبل، یک الگوی کلی برای هر انسان است، در این قصیده می‌توان نگرش حاضر را تا طرح مسائل کلان ملی نیز تعمیم بخشید. بر همین اساس لازم است بر مبنای روش توصیفی-تحلیلی به سؤالاتی از این دست، پاسخ داده شود: میزان انطباق خط سیر قهرمان در سفر اسطوره‌ای قصیده حاوی، با الگوی سفر قهرمان کمپبل چقدر است؟ مراحل سفر سندباد کدامین اهداف شاعر را تداعی می‌کند؟ و انگیزنده‌های سیاسی-فلسفی و مرگ-اندیشی شاعر چه تأثیری در دگردیسی قهرمان دارند؟

۲-۱ پیشینه تحقیق

دربارهٔ شعر و شخصیت خلیل حاوی مقالات و کتب متعدد نگاشته شده است که از هر کدام به فراخور حال به عنوان منبع در این نوشته استفاده شده است؛ اما نزدیک به موضوع حاضر، مقالاتی نگاشته شده است که از مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از: مقاله‌ای با عنوان «بررسی شخصیت مسیح(ع) در شعر حاوی» به قلم هادی رضوان و نسرین موسوی(۱۳۹۲، مجلهٔ ادب عربی دانشگاه تهران، شمارهٔ ۲، صص۹۹-۱۱۲) که نویسندگان با بررسی شخصیت اسطوره‌ای مسیح(ع) در شعر

www.SID.ir

Archive of SID

«حاوی» در پی به تصویر کشیدن اوضاع نابهنجار سرزمین عرب و لزوم حضور شخصیتی همانند آن حضرت برای رفع نابسامانی‌های جامعه امروز، آنچنان که در شعر حاوی آمده است.

مقاله‌ای دیگر با عنوان «بررسی تطبیقی اسطورهٔ سندباد در شعر بدرشاکر السیاب و خلیل حاوی» است (۱۳۹۰، نشریهٔ زبان و ادب عرب، دانشگاه فردوسی مشهد، شمارهٔ ٤) به قلم علی **سلیمی** و **صالحی** که در آن نویسندگان به کارکرد نمادین سندباد برای تغییر نابسامانی‌های سیاسی و اجتماعی جامعه می‌پردازند. در همین مجله و در شمارهٔ ۵ همین سال مقاله‌ای با عنوان «واکاوی روان‌شناختی مفاهیم پری و عشق در سروده‌های خلیل حاوی» به چشم می‌خورد که در آن **حسین ناظری و کلثوم صدیقی** کوشیده‌اند خاستگاه روان‌شناختی نمود دو مفهوم پری و عشق را در سروده‌های حاوی بررسی کنند و حضور این دو پدیده را در کنار مظاهر شر برای ترسیم فضای رمزآلود و تراژیک مورد نظر شاعر به تصویر کشند.

اما نوشته حاضر بر آن است تا با بهره‌گیری از دیدگاه جوزف کمپبل به بررسی قصیدهٔ «السندباد فی رحلته الثامنة» بپردازد و مفاهیم فکری، فلسفی و اجتماعی مندرج در قصیده را براین مبنا به تماشا نشیند.

۲. چهارچوب نظری تحقیق:

۲-۱ آموزه‌های روانشناختی- فلسفی در کهن‌الگوی سفر

مقولهٔ سفر از آغاز، بن‌مایه‌ای سمبولیک داشته و نمودی از سرنوشت انسان تلقی می‌گشت. میل به جاودانگی، در قالب یکی از گرایش‌های عمومی، انسان را به سمت و سوی چرخه‌ای سوق داد که همواره رهپویانش را به ایستگاه نخست راهنمایی می‌کند. تا آنجا که گاه انسان چنین برداشت نمادینی را از چرخهٔ موجود در برخی رویدادهای طبیعی استنباط کرده است و آن‌ها را الگو قرار می‌دهد «خورشید خود را از آغوش جدا می‌کند و پیروزمندانه بالا می‌رود. سپس نقطهٔ اوج و تمام عمل افتخارآمیزش را رها کرده تا بار دیگر در مادرانه دریا فرورود. این نخستین تصویری است که می‌تواند به صورت نمادین سرنوشت انسانی را به نمایش گذارد. در پگاه زندگی، انسان خود را همراه با درد از آغوش مادر و از کاشانه جدا می‌کند تا به سوی اوج خویش بالا رود. وی در تمام زندگی باید علیه مرگ از خود دفاع کند و اگر بتواند از آن بگریزد، این آزادی هر بار موقتی خواهد بود.» (یونگ، ۱۳۷۹ش: ۳۸۸)

در دیدگاه یونگ، این‌گونه امیال و اعتقادات مشترک میان انسان‌ها، از بخش «ناخودآگاه جمعی[۲]» (collective unconscious) روان آن‌ها نشأت می‌گیرد. به اعتقاد وی، «روح و زندگی» پیش از «من» (Ego) بوده و بعد از آن نیز به بقای خود ادامه می‌دهند. همان‌طور که خواب و حیات دیگر گواه آن است که «من» در طی خواب و یا در حالت سکته وجود ندارد...کیش مردگان بر اساس اعتقاد به استمرار روح است. (همان: ۳۸۱) درواقع به تعبیر یونگ،

www.SID.ir

Archive of SID

ناخودآگاه جمعی مفهومی تجربی است که به عنوان حلقهٔ اتصال انسان‌ها به یکدیگر، دربرگیرندهٔ گذشتهٔ نمادین و اسطوره‌ای آن‌هاست.

در پژوهشی با عنوان «روان شناسی فلسفی» (درآمدی به حیات نفس انسان) میل بشر به نپذیرفتن مرگ و انجامی نامبارک و ناتمام این‌گونه توجیه می‌شود: «احترام برای مردگان، مراسم سوگواری و اعتقاد به جایگاه پاداش و مجازات در آن سوی گور، همگی نشان می‌دهند که انسان‌ها به بقای نفس اعتقاد داشته‌اند. اعتقادی با این گسترش و جهان شمولی، جز با الهام آسمانی یا ریشه داشتن در اعتقادات کلی و ضروری و در نتیجه خطاناپذیر قابل تبیین نیست.» (خاتمی، ۱۳۸۷ش: ۲۳۷)

تلفیق دو نگرش روان‌شناختی و فلسفی در معنای سفر با علم به این قضیه حاصل می‌آید که «سفر ماجرای یک تحول روانشناختی بنیادی است. خارج شدن از یک موقعیت نارس روانشناختی و دست یافتن به شهامت لازم برای پذیرفتن مسؤولیت خویش و پیدا کردن اعتماد به نفس، مستلزم مرگ و رستاخیز است. این بن‌مایه اصلی سفر جهانی قهرمان است- ترک یک موقعیت و پیدا کردن منشأ زندگی که (انسان) را در موقعیتی غنی‌تر یا بالغ‌تر قرار دهد.» (کمپبل، ۱۳۸۰ش: ۱۹۰)

با نظر به بررسی‌های به عمل آمده در دو حوزهٔ روان شناسی و فلسفه، می‌توان اذعان نمود که طبع باستانی سفر، با ترسیم الگویی از سرنوشت انسان، قابلیت آن را دارد تا حقیقتی را که از تیررس آزمون و تجربه خارج است، عینی و ملموس سازد؛ خواه الگوی حاضر از بستر پدیده-های طبیعی چون گردش خورشید در حلقه زمان به دست آمده باشد، خواه قهرمانی اسطوره‌ای- خیالی، در فراسو پرده از اسرار بدرد؛ به هر رو، این کهن‌الگو انسان را به سیر و سفر درونی، شناخت نفس و وجود و هستی آن می‌خواند؛ اما حضور قهرمان اسطوره‌ای در ادبیات شفاهی و نوشتاری بازتاب بیشتری از خود نشان داده است.

۲-۲ الگوی سفر قهرمان

در آگاهی جمعی بشر، قهرمان سفرهای اسطوره‌ای، به عنوان یک منجی (رهایی‌بخش) تجسم یافته «که زندگی خود را نثار چیزی بیش از خودش کرده است» *(همان*: ۱۸۹) بنابراین، قهرمان کسی است که پای از بند محدودیت‌های شخصی، اجتماعی، زمانی و مکانی گسسته و سفری مخاطره‌آمیز را به «مناطق غیر قابل پیش‌بینی روان و حیطهٔ شگفتی‌های ماورای الطبیعت آغاز می-کند. با نیروهای شگفت در آن‌جا روبرو می‌شود و به پیروزی قطعی دست می‌یابد. هنگام بازگشت از این سفر پر رمز و راز، قهرمان، نیروی آن را دارد که به یارانش برکت و فضل نازل کند.» (کمپبل،۱۳۹۲ش:۲۸ و٤۰) در جایی دیگر، قهرمان، «انسان مدرنی است که می‌میرد؛ اما چون انسانی کامل و متعلق به تمام جهان است، دوباره متولد می‌شود. از این پس وظیفهٔ خطیر

www.SID.ir

Archive of SID

او، بازگشت به سوی ماست؛ با هیأتی جدید و آموزش درسی که از این حیات جدید آموخته است.» (همان: ۳۰-۳۱)

اسطوره‌شناسان عملکرد قهرمانان را در دو سطح بررسی کرده‌اند؛ نخست، اقدام فیزیکی (جسمانی) آن‌ها در میدان‌های نبرد و دوم، اعمال معنوی‌شان که از تجربه کردن «گسترهٔ ماورای طبیعی زندگی معنوی انسان» منتج شده و رهاورد آن، ظهور رحمت الهی بر زمینیان است. به هر رو، عمل قهرمان- فیزیکی یا معنوی- نوید رستاخیز و تولدی دیگر است. چنانکه از نظریات کمپبل نیز بر می‌آید، سفر قهرمان، ماجرای زنده بودن انسان است.

جوزف کمپبل پس از واکاوی نمونه‌های فراوانی از سفرهای اسطوره‌ای موجود در داستان‌ها، منظومه‌ها و دیگر عرصه‌های ادبی-هنری، موفق به طرح الگویی گشت که عملکرد قهرمانان اسطوره‌ای و خط سیرشان را در مراحل مختلف سفر ترسیم می‌نماید. این الگو، هر دو جنبه سفر قهرمان (فیزیکی-معنوی) را دربرگرفته و متشکل از سه مرحله کلی است: عزیمت، تشرف و بازگشت. در کتاب «قهرمان هزار چهره»، این مراحل به زیر مجموعه‌هایی تقسیم شده که به اختصار به آن‌ها اشاره می‌گردد:

۱-۲ عزیمت

- دعوت به آغاز سفر: اولین مرحل سفر، دعوت به آغاز سفر است. در این مرحله، دست سرنوشت، قهرمان را به خود می‌خواند. این امر معمولاً از طریق یک «پیک /منادی» (herald) صورت می‌پذیرد. درواقع، ندای پیک انسان را به پذیرش تعهدی بزرگ و تاریخی، طلوع تفکری مذهبی و به تعبیر دیگر «بیداری خویشتن» برمی‌انگیزد. البته گاهی قهرمان تحت تأثیر برخی جریان‌های پیرامون قرار گرفته به میل و اراده خود راه سفر پیش می‌گیرد.

- رد دعوت: در سفرهای اسطوره‌ای اغلب پیش می‌آید که قهرمان به سبب دل بستن به منافع کنونی و حاشیه امنی که پیرامونش ملاحظه می‌کند، به این دعوت پاسخ نمی‌دهد. از این رو، او نیاز به یک ناجی دارد.

- امداد غیبی: سفر قهرمان با حضور ناجی و یا پاسخ مثبت خودش آغاز می‌گردد. موجودی حمایتگر- که طلسم‌ها و ابزار مورد نیاز قهرمان را در دست دارد- نیز او را راهنمایی می‌کند.

- عبور از نخستین آستان: قهرمان برای ورود به «سرزمین قدرت أعلی» می‌باید از دیوار سنت-های جامعه خود بگذرد «با نگهبانان آستانه» مواجه گردد. شرط ورود به مدینهٔ فاضله، گذر از این دیوارهاست.

- شکم نهنگ: «گذر از آستان جادویی، مرحلهٔ انتقال انسان به سپهری دیگر است که در آن دوبارهٔ متولد می‌شود و این عقده به صورت شکم نهنگ، به عنوان رحم جهان نمادین شده است. در این نماد، قهرمان به جای آنکه بر نیروهای آستانه پیروز شود و یا رضایت آن‌ها را جلب کند، توسط ناشناخته بلعیده می شود و به ظاهر می‌میرد» (کمپبل،۱۳۹۲ش: ۹۶) از زاویهٔ دیگر،

www.SID.ir

Archive of SID

قهرمان با سفر به معبد درون، به ظاهر خاک و خاکستر و در باطن، دوباره جان می‌گیرد؛ در حقیقت، با این پنداشت، معبد درون و شکم نهنگ یکی هستند. گاه نیز قهرمان در لباس یک فدایی ظاهر شده، جان خویش را برای نو کردن جهان نثار می‌کند.

۲-۲ تشرف

– جادهٔ آزمون‌ها: «هنگامی که قهرمان از آستانه عبور می‌کند، قدم به چشم انداز رؤیایی اشکال مبهم و سیال می‌گذارد؛ جایی که باید یک سلسله آزمون را پشت سر گذارد. این مرحله، مرحله-ای محبوب در سفرهای اسطوره‌ای است که مایهٔ به وجود آمدن بخشی اعظم از ادبیات جهان، دربارهٔ آزمون‌ها و سختی‌های معجزه آسا شده است.» (همان: ۱۰۵)

– ملاقات با خدا بانو: ملاقات با خدا بانو، آخرین آزمون قهرمان برای به دست آوردن عشق یا مهر و محبت است که از ازدواج جادویی روح وی با خدا بانو ناشی می‌شود. اگر هم قهرمان زن باشد، به اشکال مختلف لایق همسری خدایی و فناناپذیر می‌گردد.

– زن در نقش وسوسه‌گر: قهرمان از طریق ازدواج با خدا بانو بر اکسیر زندگی تسلط می‌یابد؛ اما گاهی زن نقش وسوسه‌گری را بازی می‌کند که قهرمان برای ادامه مسیر باید از این «ملکه گناه» درگذرد.

– آشتی و هماهنگی با پدر: «جنبه دیو مانند پدر، انعکاسی از «من» (خود) قهرمان است. این انعکاس از حس کودکانه‌ای برخاسته که آن را پشت سر گذاشته‌ایم؛ ولی به مقابل خود فرافکنی کرده‌ایم» (همان: ۱۳٦) «در این آزمون دشوار است که قهرمان، به کمک و پشتیبانی یک هیأت زنانه نیاز دارد تا با توسل به جادوی او آیین تشرفی را که پدر برایش وضع کرده، پشت سر گذارد.» (همان: ۱۳۷)

– خدایگان: گاه نیروهای الهی در هیأت انسانی نمود می‌یابند؛ «این وجود خدایگون، الگوی موقعیتی الهی است که قهرمان انسانی پس از گذشتن از آخرین وحشت‌های جهل به آن می-رسد.» (همان: ۱۵٦) قهرمان خدایگون، ناجی جهان و حافظ آن بوده، هنگامی که گام بر زمین می‌نهد، جواهرات همه جا را دربر می‌گیرند. بسیار دیده شده که در اساطیر، خدایگان دو جنسی (مذکر–مؤنث) حضور می‌یابند. آن‌ها حامل یک پیام نمادین‌اند و آن، صعود از «دوگانگی» به «یگانگی» است.

– برکت نهایی: در این مرحله، قهرمان از طریق مراوده با خدایان، به «اکسیر وجود نامیرا » (اکسیر حیات) دست یافته، در تلاش است تا آن را برای مردمش به ارمغان آورد؛ مثلاً از جمله رایج‌ترین تصاویر فناناپذیری در حرفهٔ طب کهن این است که با دست کشیدن و مالش، عامل بیماری را از بدن بیمار بیرون کشند. بر این بنیاد، مقصود و هدف اصلی قهرمانان از نزدیک شدن به خدایان، دستیابی به عواملی برای فناناپذیری است.

www.SID.ir

Archive of SID

۳-۲ بازگشت

– امتناع از بازگشت: «پس از نفوذ در سرمنشأ و با دریافت فضل و برکت از تجسم مذکر، مؤنث، انسانی یا حیوانی آن، جستجوی قهرمان به پایان می‌رسد. اکنون این ماجراجو باید با غنیمت خود، که می‌تواند زندگی را متحول کند، بازگردد؛ ولی بارها و بارها قهرمانان از انجام این مسؤولیت سرباز زده‌اند.» (همان: ۲۰۳)

– فرار جادویی: «اگر قهرمان، هنگام رسیدن به پیروزی، دعای خیر خدابانو یا خدا را پشت سر داشته باشد، آشکارا مأمور است با اکسیری برای جامعه‌اش به جهان بازگردد. اگر دیوها و خدایان مایل به بازگشت او نباشند یا راه او را سد کنند، آنگاه آخرین مرحله چرخهٔ اسطوره‌ای تبدیل به تعقیب و گریزی نشاط آور می‌شود.» (همان: ۲۰٦)

– دست نجات از خارج: «ممکن است برای بازگرداندن قهرمان از سفر ماورایی‌اش، نیاز به کمک از خارج باشد؛ یا به بیانی دیگر، دنیا مجبور شود به دنبالش بیاید و او را با خود ببرد... او در این حال مجبور است همراه با اکسیر خود که نجات بخش زندگی و نابودکنندهٔ «من» است با جامعه روبرو شود» (همان: ۲۱۵–۲۲٤) و عواقب ناشی از آن را تحمل نماید.

– عبور از آستان بازگشت: پس از سیراب شدن روح از مکاشفه‌های بسیار، اولین مشکل قهرمان در راه بازگشت، پذیرش واقعیت هیاهوی مبتذل زندگی قرار دارد. او باید آمادگی بازگشت را به سرایی داشته باشد که اهلش غرق در تمایلات دنیوی‌اند.

– ارباب دو جهان: «هنر ارباب دو جهان، آزادی عبور و مرور در دو بخش آن است. حرکت از سوی تجلیات زمان به سوی اعماق سبب ساز و بازگشت از آن؛ آن هم به طوری که قواعد هیچ یک از این دو سو به دیگری آلوده نشود؛ ولی در عین حال ذهن بتواند یکی را از دریچه دیگری بنگرد.» (همان: ۲۳۷)

– رها و آزاد در زندگی: «قهرمان، پهلوان همه آن چیزهایی است که در حال وقوع اند، نه چیزهایی که واقع شده‌اند. او تغییرناپذیری ظاهری در دل زمان را با ابدیت اشتباه نمی‌گیرد. از لحظه بعد نمی‌هراسد یا از چیز دیگر که می‌آید تا پایداری را با تغییر و تحول نابود کند.» (همان:۲۵۰)

«این الگو، طرحی کلی برای سفر هر قهرمان اسطوره‌ای است و مراحل و ترتیب آن‌ها را می‌توان در اساطیر و داستان‌های اساطیری بررسی کرد»؛ (عبدی، ۱۳۹۲ش:۱۳۵) اما در داستان‌های عاشقانه، «همه این مراحل را نمی‌توان یافت.» (همان: ۱۳۵) این ایده تا حدودی نزدیک به واقع است؛ زیرا سیر و سلوک قهرمانان اسطوره ای در بنیان چندان تفاوتی با هم ندارند؛ اما این که می‌توان در همه داستان‌های اسطوره‌ای، سه مرحلهٔ اصلی را با تمامی زیر مجموعه‌هایی که در الگو آمده لحاظ نمود، تصوری نابجا به نظر می‌رسد.

۳. خلیل حاوی؛ شاعر و قصیدهٔ السندباد فی رحلته الثامنة

www.SID.ir

Archive of SID

خلیل حاوی، شاعر و روشنفکر لبنانی در سال ۱۹۱۹م. در روستایی به نام «الهویهٔ» دیده به جهان گشود. پدرش بنّای ماهری بود که با شروع بهار، به سوریه سفر می‌نمود. ۱۲سال بیشتر نداشت که به دلیل بیماری، درس و مدرسه را رها می‌کند و به حرفه بنّایی و راه سازی رو می‌آورد. حمل سنگ‌های سنگین بنّایی و سوزشی که آب آهک برپاهایش می‌نشاند، تا مدّت‌ها بر روح و روان شاعر سنگینی می‌کرد. طی جنگ جهانی دوم با فعالیت در ارتش انگلیس، مستقر در بیروت توانست به تحصیلات خود ادامه دهد. تحصیل در مدرسه دینی مسیحیان تأثیری عمیق بر اندیشه‌اش به جا گذاشت و باعث شد که حاوی سال‌های طولانی در جستجوی کمال انسانی باشد. پس از فراگیری زبان‌های فرانسه و انگلیسی، ابتدا به دانشگاه آمریکایی بیروت و سپس «کمبریج» انگلیس راه یافته، به درجهٔ دکتری نایل آمد. او علاوه بر فرآهم آوردن گنجینه‌ای از معارف ادبی و فلسفی، نسبت به مشارکت در فعالیت‌های سیاسی نیز رغبت فراوانی داشت؛ تا آنجا که از اعضای برجستهٔ حزب ملی سوریه به شمار می‌رفت؛ اما چندی نگذشت که از آن کناره‌گیری نمود. (جحا، ۱۹۹۹م: ۲۱۷-۲۱۹)

خلیل حاوی نتوانست با واقعیت‌های بیرونی زندگی به تعامل رسد؛ لذا همواره شاهد نوعی جدال بین او و معیارهای بیرونی هستیم. حساسیت شاعر در قبال مسائلی چون ایستایی جوامع عربی و بی‌توجهی آن‌ها به امور ملی- بویژه وحدت عربی- به حدی بود که منتقدان، دلیل خودکشی وی را در تاریخ ۱۹۸۲/٦/٦ به حملهٔ اشغالگران صهیونیستی به بیروت مرتبط می‌دانند و این عمل وی را به منزله نپذیرفتن شکست و واقعیت عربی برمی‌شمرند.[۳] (همان: ۲۲٤-۲۲۵)

خلیل حاوی در مقام شاعر ملی، برای شعر، رسالتی اجتماعی قائل است؛ ازاین رو، محور نگرش و تجربهٔ شعری‌اش، «قضیهٔ انسان عربی در عصر حاضر و بحران انحطاط تمدن عربی و اشتیاق به تحقق نهضت در آن تلقی می‌گردد.» (حاوی،۱۹۹۳م: ٦) در شعرش صدای انسان مقهور عربی شنیده می‌شود؛ تخیل به یک نیروی محرک، مبدل گشته و اصلی‌ترین کار ویژه‌اش، انتقال روحیهٔ نوزایی به افکار عمومی جامعه است. این خصیصه، از جهان‌بینی وی مایه می‌گیرد؛ زیرا به باور او، شعر خالقش را بنده خویش کرده «اورا ملزم می‌کند تا زندگی را تنها برای آن وقف کند.» (جحا، ۱۹۹۹م: ۲۲۱)

از دیگر سو نیز خاستگاه نوزایی را می‌توان در گرایش‌های فلسفی خلیل جست و جو کرد. او در خصوص پیوند آثارش با فلسفه می‌گوید: «مفهوم رایج این است که فکر فلسفی، ادبیات- به ویژه شعر- را فاسد می‌کند. چه‌بسا فرهنگ فلسفی من، حایز تأثیری است که شعرم را از شعر دیگر پیشوایان شعر جدید متمایز می‌سازد و معتقدم که تفکر فلسفی به نگرش شعری ژرفا می-بخشد.» (همان: ۲۱۸) ناگفته نماند که شاعر، تحت تأثیر آموزه‌های اگزیستانسیالیسم، در فضایی بین امیدواری و ناامیدی قرار می‌گیرد.

www.SID.ir

Archive of SID

حاوی پنج دیوان به یادگار گذاشته که عبارتند از: «نهر الرماد» (۱۹۵۷م)، «الناى و الریح» (۱۹٦۱م)، «بیادر الجوع» (۱۹٦٥م)، «الرعد الجریح» و «من جحیم الکومیدیا» (۱۹۷۹م) منتقدان به اعتبار دیوان الناى و الریح، وی را به «شاعر الإنبعاث الأول» ملقب نموده‌اند؛ زیرا قصاید آن- الناى و الریح فی صومعة کیمبردج، وجوه السندباد و السندباد فی رحلته الثامنة- در راستای عینیت بخشی به ایدئولوژی خیزش و بیداری ملی به نظم درآمده‌اند.

پیش درآمدی که خلیل بر قصیدهٔ «السندباد فی رحلته الثامنة» نگاشته، به وضوح واگویه تقابل میان سفر او و صورت بدوی افسانه است. طومار حکایت‌های سندباد هزار و یک شب، با بازگشت وی از سفر هفتم درهم پیچیده می‌شود؛ اما در قصیدهٔ مزبور، اشتیاق به دریاها و راه یافتن به دیاری ناشناخته، موجب گشت تا برای هشتمین سفرش بار و بنه بربندد. (حاوی، ۱۹۹۳م: ۲۵۳)

ناهمگونی‌های دیگری نیز در این تقابل به چشم می‌خورد و آن اینکه رهاورد سفرهای هفت-گانه سندباد، ثروتی هنگفت بود؛ اما در سفر هشتم، «همه متعلقاتش را به دریا فکند و بر خسارت متأثر نگشت؛ محروم شد؛ اما با تهیدستی به جوهر فطرتش نایل آمد.» (همان: ۲۵۳) اکنون می‌توان اذعان داشت که سندباد حاوی، براساس نیازهای متعدد اجتماعی، دچار دگردیسی و با هیأتی جدید بر صحنه ظاهر می‌شود.

به طور کلی، قصیدهٔ حاضر حامل دو رویکرد است؛ از یک سو، می‌توان آن را برآمد جریان-های سیاسی آن زمان تلقی نمود؛ چنانکه طی سال‌های ۱۹٥٦ و ۱۹٥۷م. آمریکا به بهانه مبارزه با کمونیسم، به مداخله در امور داخلی کشورهای خاورمیانه پرداخت که با واکنش مصر و سوریه مواجه گردید و در طی مذاکراتی که میان رؤسای جمهور دو کشور (جمال عبدالناصر و القوتلی) صورت پذیرفت، بنای «جمهوری متحده عربی» نهاده شد. (قوزی، ۱۹۹۹م: ۲٦۸) از جهتی نیز قسمت پایانی دیباچهٔ قصیده، مخاطب را به گرایش‌های فلسفی شاعر راهنمایی می‌کند. سندباد حاوی پس از بازگشت از سفر هشتم و رسیدن به جوهر فطرتش، «گنجی برایمان آورد که به هیچ روی به آنچه در سفرهای پیشینش فرایافت، شباهت ندارد و قصیدهٔ حاضر، دستمایهٔ چیزی است که آن را در گذر زمان و به دنبال احیایش از سرسرای ذات خود متحمل گشت؛ تا اینکه پرتو خیزش را به چشم خود دیده و به یقین رسید.» (حاوی، ۱۹۹۳م: ۲۵۳) خلیل در کسوت فیلسوف در خویشتن سفر می‌کند و پیوسته در جستجوی یقین نهایی است. در جهان-بینی او، مرگ به جوهر انسان و وجود نمی‌رسد؛ چرا که انسان، در ذات خود می‌میرد و دیگر بار، از آن متولد می‌شود. (جحا، ۱۹۹۹م: ۲۲٦) نکته‌ای ظریف- که در این جا جلب نظر می‌کند- اینکه دو فرآیند سیاسی و فلسفی شاعر، از ورای کهن الگوی سفر بازتاب می‌یابد.[٤]

۱-۳ بازنمود اهداف سفر سندباد در بستر الگوی سفر قهرمان کمپبل

www.SID.ir

Archive of SID

دریافت اهداف سفر شاعر/ سندباد، مستلزم آن است که مراحل سفرش بر مبنای الگوی سفر قهرمان کمپبل بررسی شود؛ چرا که با این روش می‌توان بگونه‌ای نظام‌مند، انگیزنده‌های اصلی سفر، تجربه‌های مسافر و دستاوردهایش را عرضه نمود.

۱-۱-۳ عزیمت

ابیات آغازین قصیده، عوامل ترغیب کنندهٔ شاعر/ سندباد و انگیزهٔ اصلی وی را از سفر بازتاب می‌بخشند. قهرمان، بی‌پیک و منادی، خود عزم سفر می‌کند؛ چرا که خانه/عالم درون/نظام‌های ارزشی غبار اندود قرار از وی در ربوده‌اند؛ روح سرگشته و ناآرامش، دل به پهنه دریا می‌سپارد تا با سفر بسرایی دیگر، این بار به دفینه‌ای از جنس یقین و آرامش دست یازد و گرد یأس و ناامیدی را از هستی انسان معاصر بزداید.

«داری التی أبحرتِ غرَّتِ معی/ وَ کنتِ خیرَ الدّار/ فی دوخةِ البحار/ و غُربةِ الدّیار/ و اللَّیلُ فی المدینةِ/ تَمتصُّنِي صَحراءُهُ الحَزینة/ وَ غُرفَتِي یَنمُو عَلی عَتبتِها الغُبار/فَابتَغي الفرار،/ أمضِي عَلی ضوءٍ خَفي/ لا أَعي یقینَه/ فتزهر السَّکینَه/ و أَرتمي وَ اللَّیلَ في القطار» (حاوی،۱۹۹۳م:۲۵۵-۲۵۶)

ترجمه: «ای سرایی که با من رهسپار دریا شدی و عالم درنوردیدی، تو بهترین خانه بودی به هنگام سرگیجه دریاها و غربت سرزمین‌ها. در شهر، دشت غم‌انگیز شب، مرا در خود فرومی‌برد. غبار بر درگاه اتاقم افزون می‌گردد. من در آرزوی فرارم؛ از نوری پنهان می‌گذرم، یقینش را درنمی‌یابم تا آرامش، پرتو افکند/ همراه با شب در قطار، برای خوابیدن، دراز می‌کشم.»

از نمایی دیگر، سندباد رمز جوامع رو به اضمحلال عربی است که غبار زمان، آن‌ها را به حذف تدریجی می‌کشاند و شاعر بر آن است تا با فرآیند سمبلیک سفر، دیگر بار بر آن‌ها روح زندگی بدمد. در ادامه، برخی دیگر از انگیزنده‌های درونی و بیرونی سفرش را عرضه می‌دارد؛ از یک سو، سکوت و غبار و آهک شور و فنا؛ از دیگر سو، فوران غم و اندوه بر پیکرش.(همان: ۲۶۹) سندباد/ خلیل، در مقابل عواملی این چنین، فرو مانده، می‌خواهد درد جانکاه را از خود بزداید. «أودُّ لو أفرغتُ داری علهُ» (همان: ۲۵۸)

آغاز سفر، مستلزم عبور از نخستین آستان است؛ نخستین آستان سندباد، «ظاهر سازی» و «درد افیونی» است که بر دامان شهر فرونشسته و قهرمان می‌باید از آن‌ها به سلامت درگذرد:

«عاینتُ فی المدینة/ تحَرُّفُ التّمویه و الطَّهارة/ کیفَ استحالت سَمرةُ الشّمس/ ...عاینتُ في الوُجوه/ وجهَ صَبیٍّ ناءَ بِالعُمر/ ألذي أتلفَهُ أبوهُ/ و أطعَمَ الجوعَ من الأفیون» (همان: ۲۶۳-۲۶٤)

ترجمه: «به چشم خویشتن دیدم در شهر، تظاهر و طهارت حرفه می‌شود دیدم چگونه گندم-گونی خورشید تغییر می‌یابد و در میان چهره‌ها چهرهٔ کودکی فرتوت را دیدم که پدرش با افیون، گرسنگی‌اش را مرتفع و زندگی‌اش را تباه می‌ساخت.»

پرده‌های آکنده از یأس و نومیدی یکی پس از دیگری رونمایی می‌شوند. این هستی بشر است که در سر پنجه «پلیدی‌ها و شوری آهک و تباهی و شبیخون تاریکی‌ها» فرو افتاده، ره به

www.SID.ir

Archive of SID

فنا می‌پوید. روح بی‌قرار سندباد که با عبور از آستان به فنای خویشتن رسیده، چنین انجامی را برنتافته، بشریت را برای رهایی از پوچی و بی‌مقداری به خیزش فرا می‌خواند. این همان «شکم نهنگ» است که هیأتی از مضمون خیزش و رستاخیز را به دنبال دارد:

«و انسَکبت أقنیةُ الأوساخِ فی المدینة،/ و ذاتَ لیلٍ أرغَتِ العَتمةُ/ و اجتَرَّت ضُلوعَ السَّقفِ و الجِدار،/ کیفَ انطَوی السَّقفُ انطَوَی الجِدار/ کَالخَرَقةِ المبتلَّةِ العَتیقة/ ... أغلَقتِ الغَیبوبةُ البَیضاءُ عَینَیَّ/ ترکتُ الجَسَدَ المطحُونَ/ وَ المعجونَ بِالجراح/ لِلموجِ و الرّیاح» (همان: ۲۷۰-۲۷۱)

ترجمه: «مجراهای چرک و کثافت در شهر سرازیر گشتند. شباهنگام، تاریکی (چون حیوانی درنده غران از خشم) کف بر لب آورده گوشه‌های سقف و دیوار را می‌جود. (بنگر)چه سان سقف و دیوار، چون ژنده لباسی کهنه در هم پیچیده می‌شود؟! بیهوشی سفیدی، چشمانم را فرو می‌بندد. پیکرم را در هم شکسته و سرشته با زخم ها برای موج و باد رها کردم.»

این نمونه شعری، به تمامی ترسیم‌کنندهٔ مرگ‌اندیشی شاعر است. سندباد/ خلیل، مرگ را نه پایان، که شروعی دوباره می‌پندارد؛ زیرا او جسم درهم شکسته و سرشته با زخم حوادث را به امواج دریا و بادها می‌سپارد که خود سمبل خیزش، قیام و نستوهی هستند. به تعبیر دیگر، او گرچه مردمش را در ورطهٔ جهل و عقب ماندگی می‌بیند؛ اما بر این باور است که با راهنمایی آن‌ها به سمت و سوی تشکل‌های کارآمد، می‌توان افق‌هایی تازه فرارویشان گشود. بنابراین، در این مرحلهٔ سفر، او به مرگی زاینده و رهایی بخش می‌رسد؛ نمونه زیر واگویه همین امر است:

«فی شاطِیءٍ مِن جُزرِ الصَّقیع/ کُنتُ أری فیما یری المَیِّتُ الصّریع/ صَحراءَ کَلسٍ مالِحٍ، بَوار،/ تَمرحُ بِالثَّلج و بالزهرِ و بِالثمار/ داري التي تَحطَّمَت/ تَنهضُ مِن أنقاضِها،/ تَختلِجُ الأحشاءُ/ تَلتمُّ و تَحیا قُبَّةً خضراءَ فی الرَّبیع» (همان:۲۷۲)

ترجمه: «در ساحلی از جزایر یخبندان چون خمار زمین خورده‌ای بودم که صحرای آهک [۵]شور و تباهی را در هم آمیخته با برف وگل ومیوه به چشم می‌بیند. خانه درهم شکسته من از بقایایش برمی‌خیزد چوب‌ها برانگیخته می‌شوند/ گرد هم می‌آیند ودر بهاران به آسمان درود می‌فرستند.»

سندباد/ خلیل چون زمین خورده‌ای مدهوش، بر ساحلی فروافتاده و با حال نزارش، تصاویری می‌بیند که حاکی از اختلاط مرگ با زندگی است. چشم اندازی از سرای خود وی نیز در مقابلش تجلی می‌یابد. خانه‌ای ویران که دیگربار، با ستون‌هایی برافراشته به آسمان درود می-فرستد- که خود بازگو کنندهٔ تولدی دوباره و ظهور نظام ارزشی تازه است. در کنار این رستاخیز ملی، او با پروراندن بهار در قلبش، به خود نیز نوید حیات پس از مرگ می‌دهد. ازاین رو، سفر وی به تحولی درونی نیز می‌انجامد:

«کانَ الکفنُ الأبیضُ درعاً/ تَحته یختمرُ الرَّبیع/ أعشبَ قلبي/ نبضَ الزَّنبَقُ فیه»(همان: ۲۷٤-۲۷۵)

ترجمه: «کفن سفید، پوششی بود که در زیر آن، بهار سرمست می‌شد، قلبم ازعلف پوشیده شد گل زنبق درآن تکان می‌خورد.»

در ادامه سندباد/ شاعر صدایی می‌شنود که او را به عشق «به بی‌واسطه‌ترین رابطهٔ انسان با انسان، به زیباترین نمود یگانگی و هماهنگی» (مختاری، بی‌تا: ۷۹) فرا می‌خواند. از این رو،

www.SID.ir

Archive of SID

بگونه‌ای وصف ناپذیر به وجد آمده، با حرف‌های ناگفته گلوگیر می‌شود. به نظر می‌رسد این همان آوایی است که جوامع عربی را برای ملحق شدن به جمهوری متحدهٔ عربی برمی‌انگیزد:

«النَبضةُ الأولی،/ وَ رُویا مَا اهتَدَت لِلَّفظِ/ غَصَّت، أَبرَقت وَ ارتَعَشَت دُموع/ هَل دعوَةٌ لِلحُبِّ هذا الصوتُ» (حاوی،۱۹۹۳م: ۲۷۵)

«تپش اول... و رؤیا به لفظ راه نیافت. گلوگیر شد، درخشید و اشک‌ها از جای جنبیدند: آیا این صدا به عشق فرا می‌خواند؟»

گاه شاعر برای حمایت از خیزش ملی، نقابی از مسیح (ع) برمی‌گیرد که به نوعی خاص، تداعی‌کنندهٔ مضمون شکم نهنگ است. بنا بر روایات مسیحیان، حضرت عیسی (ع) در شام آخر، حواریون و مریدان خود را گرد آورده، به آن‌ها باده و نان داده می‌گوید: «بیاشامید که این خون من است که برای بخشش و مغفرت گناهان ریخته می‌شود.» (رجایی،۱۳۸۱ش:۱۱۰) برگرفتن این صورتک، خود تجسم روحیهٔ فدا دهی شاعر است؛ اما چندی نمی‌گذرد که نقاب نخست بر چهره نهاده، از سفرش می‌گوید که برایش جنبش، انقلاب و آزادی به ارمغان آورده است. از جنبهٔ دیگر، خلیل بر آن است تا در جریان سفر، چالش‌هایی که خرد بشری را از راه یافتن به سرای یقین باز داشته، تصویر نماید و در صورت امکان، چاره جویی کند:

«تَجَسَّد و اغتَرِف مِن جَسَدي / خُبزاً وَ مِلحاً،/ خَمرَةً و النّار،/ وَحدي عَلی انتظار/...كأنَّ أعضائي طُيورٌ/ عَبَرَت بحار» (حاوی،۱۹۹۳م: ۲۷٦-۲۷۷)

ترجمه: «مجسم شو و از پیکرم نان و نمک را شراب و آتش را برگیر. تنها در انتظار نشسته-ام...گویی اعضای بدنم پرندگانی هستند که از دریاها در می‌گذرند.»

در بخش شکم نهنگ/ معبد درون- به عنوان آخرین حلقهٔ مرحلهٔ عزیمت- تلفیق مرگ‌اندیشی شاعر با آموزه‌های فلسفی و بینش سیاسی وی به زیبایی نمود می‌یابد. نکتهٔ مهم دیگر اینکه در عزیمت سندباد، بر خلاف الگوی کمپبل، دو بخش رد دعوت و امداد غیبی به چشم نمی‌خورد؛ زیرا پیکی به سراغ وی نیامد که او را به سفر فراخواند. موجود حمایتگری نیز او را همراهی نمی‌کند. همچنین، به نظر می‌رسد عملکرد معنوی (درونی) قهرمان بیش از عملیات فیزیکی (بیرونی) تجلی یافته است.

۲-۱-۳ تشرف

سندباد پس از رهایی از شکم نهنگ/ آزاد شدن از «من»، مرحلهٔ تشرف را آغاز می‌کند. نخست باید از جادهٔ آزمون‌ها درگذرد؛ مسیری آکندهٔ از جن و تاریکی و طوفان سهمگین که همگی می-توانند سمبل چالش‌های موجود در جوامع عربی و یا سرای ناشناخته درون وی باشند. شدت فاجعه به حدی است که نباتات و پرندگان به قافله او پناه می‌برند:

« وليلُ أمسٍ كانَ ليلَ الجِنِّ/ و الزُّوبَعةِ السَّوداءِ/ فِي الغاباتِ و الدُّروب/ مالَ إلينا الزَّنبقُ العُريان/ أدفأناهُ باللمسِ و زَوَّدناهُ بِالطُّيوب/ أوَت إلينا الطَّيرُ/ مِن أعشاشِها المخرَّبَة» (همان:۲۸٤)

www.SID.ir

Archive of SID

ترجمه: «دیشب، شب جن بود و شب طوفان سیاه در جنگل‌ها و جاده‌های کوهستانی. زنبق عریان به طرف ما کج شد آن را با لمس کردن گرم نمودیم و با عطرها معطر. پرندگان از لانه-های ویران خویش به ما پناه آوردند.»

این یک نبرد اسطوره‌ای بود که گذشت. پس از چندی، شاعر از نبردی معاصر پرده برمی-دارد؛ نبرد با سکوتی دهشتناک. آزمون‌هایش را در سفرهای گذشته به خاطر می‌آورد و یقین دارد که روزی بر سکوت نیز چیره خواهد گشت:

«کیفَ لا أقوی عَلی البشارة؟/ شَهرانِ، طالَ الصَّمت شَفَتي،/ متی متی تُسعِفُني العِبارة؟/ وَ طالَما ثُرت، جلدتُ الغُولَ و الأذنابَ فی أرضي/ بَصَقتُ السّمَّ و السَّبابَ/...و الیومَ و الرؤیا تغَنّي فی دَمي/...سوفَ تأتي ساعةٌ/ أقولُ ما أقول» (همان: ۲۸۸-۲۹۰) ترجمه: «چگونه قدرتی بر بشارت ندارم؟ دو ماه است که مهر سکوت بر دهان دوخته‌ام. سخن گفتن چه هنگام یاریگرم می‌شود؟ دیر زمانی برافروختم، پوست غول و همراهان را در سرزمینم برکندم. زهر و دشنام، تف نمودم... و امروز رویا در خونم ترانه سر می-دهد...روزی خواهد آمد که بگویم آن‌چه را که باید گفته باشم.»

در ادامه، سندباد مناظری را در مقابل دیدگانش از نظر می‌گذراند که در تقابل با یکدیگرند؛ از یک سو مرغزارها، از طرفی هم دودخانه! گاه خداوندگاری به چشم می‌بیند که متشکل از دو بخش است؛ بخشی از آن «بعل»، خدای باروری و قسمت دیگر، غول زغال و آتش:

«تَحتَلُّ عَینيَّ مروجٌ، مُدخَنات/ وَ إلهٌ بعضُهُ بَعلٌ خَصیبٌ/ بعضُهُ جبَّار فحمٍ و نار» (همان:۲۹۰)

ترسیم تصاویر متضادی از این دست، واگویه آن است که شاعر هنوز به یقین نهایی نرسیده است. نکته‌ای دیگر که در اینجا حائز اهمیت است، اینکه در الگوی کمپبل، قهرمان، غالباً با یک ایزدبانو ملاقات می‌کند و بسیار دیده شده که با او ازدواج می‌کند؛ اما خلیل با وجود الهه‌های برجستهٔ باروری، از خدای بعل سخن می‌گوید. به نظر می‌رسد این امر، از زندگی شخصی وی منشأ گرفته باشد؛ زیرا او هیچ وقت ازدواج نکرد.

حاوی برای طرح ایدئولوژی‌هایش- با تکیه بر کهن‌الگوی سفر- به این حد اکتفا نمی‌نماید. او در ادامه، از حرکت‌های موجود در بستر طبیعت نیز معنا می‌آفریند؛ چنانکه پیش از این نیز گذشت، «یونگ» برای حرکت خورشید از مبدأ به مقصد و بازگشت، وجهی سمبولیک قائل است. خلیل با علم به این قضیه، از این تصویر نمادین ناخودآگاهی و بدوی، رمزی معاصر خلق می‌نماید که نمونهٔ زیر بازگوکننده همین مطلب است:

«ما کانَ لي أن أحتَفي/ بِالشَّمسِ لو لَم أرَکُم تَغتَسِلوُنَ/ الصُّبحَ فی النّیلِ و فی الأُردنِّ و الفُرات/ مِن دمغة الخَطیئه/ و کُلُّ جسمٍ ربوةٌ تَجوهرَت فی الشَّمس،/ ظلٌّ طِیبٌ، جُحَیرةٌ بَریئه/ امّا التَّماسیحُ مَضَوا عَن أرضِنا/ و فارَ فیهم بحرُنا و غَار/ وَ خَلَّفوا بعضَ بَقایا / سُلِخَت جلودُهُم،/ ما نَبَتَت مَطرحُها جُلود،/حاضرُهُم فی عَفَنِ الأمسِ الذی/ وَلَّی و لَن یَعُود/ أسماؤُهُم تَحرقُها الرؤیا بِعینيَّ/ دُخاناً ما لَها وُجود» (همان:۲۹٤-۲۹۵)

ترجمه: «خورشید را نخواهم پذیرفت، اگر نبینمتان که صبح را در نیل، اردن و فرات از انگ خطا می‌شویید. هر جسمی تپه‌ای است که ریشه در خورشید دارد. سایه‌ای خوشایند و دریاچه‌ای

www.SID.ir

Archive of SID

پاک. اما تمساح‌ها از سرزمینمان گذشتند. دریای ما در میان آن‌ها خروشید و پنهان شد. بخشی از بقایایشان را به جا نهادند. پوست‌هایشان کنده شد. جای آن پوستی نروییدِ؛ حضور آن‌ها نتیجهٔ فساد دیروزی است که روی گردانده هرگز باز نخواهد گشت. رؤیا در مقابل چشمانم نام هایشان را با دودی می‌سوزاند که وجود ندارد.»

شاعر خبر از حضور تمساح‌ها/ بیگانگان در سرزمین‌های عربی می‌دهد که در گرو چنین اتحادی پا به فرار می‌نهند؛ اما چنین برمی‌آید که در این زمینه نیز هنوز به یقین ره نیافته و سایه-ای از شک و تردید بر وی حاکم است؛ زیرا او می‌گوید که «رؤیا» در مقابل چشمانش نام بیگانگان را می‌سوزاند. پس خلیل وقوع چنین امری را در رؤیا و خیال جست و جو می‌کند که عقل را بر آن راهی نیست. شایان ذکر است که چنین پنداشتی، از گرایش‌های اگزیستانسیالیستی وی مایه گرفته است.

اکنون به مرحلهٔ مهم الگوی کمپبل، یعنی «خدایگان» می‌رسیم؛ جایی که سندباد/ شاعر، چون دیگر قهرمانان به خدایگونگی می‌رسد و یا آرزوی رسیدن به آن را دارد. از این رو، برای تداوم-بخشی به خیزش و آغاز دوباره، همچنان به رؤیاپردازی‌هایش ادامه می‌دهد. او می‌خواهد دستش سیل یا برفی شود تا اشتباه‌های گذشته را محو نموده، خیر و برکت به همراه آورد؛ تمساح‌ها از سرزمینش رخت برکنند و از همه مهم‌تر این‌که بر کوه «جلجتا»، گل «بلسم» برویاند:

«أحببتُ لو کانت یَدی سیلاً،/ تُلوحاً تمسحُ الذُّنوب/ مِن عَفَنِ الأمسِ تنمّی الکرمَ و الطُّیُوب،/ تضیعُ فی بَحرِي التَّماسیحُ/ و حَقدُ الأمرِ الموحِلَه/ وَ یَنبعُ البَلسَمُ مِن جُرحٍ/ عَلی الجُلجُلة» (همان:۲۹٦-۲۹۷)

واکاوی بخش حاضر نیاز به این توضیح دارد که گیاه «بلسم» حاوی ماده‌ای صمغی است که با آن بر زخم‌ها ضماد می‌بندند. (معلوف، ۱۳۸۷ش:٤٨) «جلجتا» نیز نام کوهی است که به تعبیر مسیحیان، عیسی بن مریم (ع) در آن‌جا به دار آویخته شد. (همان: ۹٦) سندباد در پی دمی مسیحایی است تا- به جبران گناه قاتلان مسیح- بر وی بدمد؛ اما حقیقت امر این است که او چنین اکسیری را برای زدودن اشتباه سران عرب از دامان سرنوشت جوامع عربی می‌خواهد تا آن‌ها را از رکود، ایستایی و یا مرگ رهانده، زندگی دوباره بخشد. همچنین او در مقام خدایگان، برای سرزمینش، عشقی بسان باران می‌خواهد تا برایش باروری به ارمغان آورد:

«أحبَبتُ لا، مازالَ حُبّي مَطراً/ یَسخو عَلی الأخضرِ فی أرضي» (حاوی،۱۹۹۳م:۲۹۷)

ترجمه: «دوست داشتم پیوسته عشقم بارانی باشد که به وطنم سرسبزی بخشد.»

می‌توان این مرحله سفر شاعر را با تکیه بر خاطرات وی، از ابعاد دیگری بررسی نمود. از اوان کودکی سؤالاتی در مورد سرشت خداوند، ذهن او را به خود معطوف می‌داشت؛ تا آنجا که برای خداوند تصویری خاص قائل بود. چه‌بسا در خلال تصورات کودکانه، به اندیشهٔ نو در خصوص جاودانگی و ابدیت راه می‌یافت که لرزه بر اندامش می‌افکند. (جحا، ۱۹۹۹م: ۲۱۷) به نظر می-رسد که در این نمونه شعری، او با پوشیدن لباس خداوند، قصد دارد بینشی عمیق را تصویر

www.SID.ir

Archive of SID

نماید؛ این باور که «ما در او، او در ما/ ما یک تجلی از او»، خلیل را از دوگانگی به یگانگی می-رساند تا دیگر نقطه مجهولی در ذهنش باقی نماند.

پس از چندی، سندباد به «برکت نهایی» دست می‌یازد. او که از مرحلهٔ خدایگونگی درگذشته، اکنون می خواهد با «دست کشیدن بر مرزهای وطن عربی اش» چون طبیبی باستانی، بیماری‌ها از آن بزداید؛ همان بیماری‌ای که از تجاوزگری‌های رژیم صهیونیستی منشأ گرفته است:

« و سوفَ یَأتی زَمنٌ أحتَضنُ/ الأرضَ و أجلُو صدرَها/ وَ أمسَحُ الحُدود» (حاوی،۱۹۹۳م:۲۹۷-۲۹۸)

ترجمه: «خواهد آمد زمانی که زمین را در آغوش بگیرم و سینه‌اش را پاک نمایم و بر مرزهایش دست کشم.»

با رسیدن به برکت نهایی، کم کم زمان بازگشت سندباد فرا می‌رسد. در این مرحله از سفر، دو بخش «زن در نقش وسوسه‌گر» و «آشتی و هماهنگی با پدر» لحاظ نگردیده است. رهاوردهایی؛ مانند تغییر واقعیت، جبران اشتباه، تزریق روحیهٔ ملی‌گرایی و حفظ تمامیت ارضی را با خود به ارمغان آورد. بر این بنیاد، با چنین امیدی پا به مرحله بازگشت می‌نهد.

۳-۱-۳ بازگشت

در اتمام سفر هشتم/ بخش‌های پایانی قصیده، ابتدا شاعر نمایی از پیوستگی کامل شخصیت حاضرش را با تصویر اسطوره‌ای سندباد ارائه می‌دهد؛ از سفرهای هفت گانه‌اش، نبرد با غول، شیطان و چاره‌اندیشی‌هایی سخن می‌راند که عقل بشری از آن درمانده است. (حاوی، ۱۹۹۳م: ۲۹۸) سپس شمه‌ای از تجربه معاصرش را بدان ضمیمه می‌کند که مهم‌ترین وجه تمایز سفر هشتم با سفرهای پیشین است. اکنون زمان آن فرارسیده که با بازگشت به دنیای عادی/ زمین و مردمش، با واقعیت‌ها و معضلات موجود روبرو شود:

«ضَیَعتُ رأسَ المالِ و التِّجارة،/ عُدتُ إلیکُم شاعِراً فی فَمِه بشارَة» (همان:۲۹۹)

نرجمه: «سرمایه و تجارت خود را تباه نمودم و اینک چون شاعری که بشارت بر لب دارد، به سوی شما بازگشته‌ام.»

در این سفر، سندباد با هیأت یک شاعر به زمین بازگشته و نوید روزهای خوشی را برای مردمش به ارمغان آورده است. بدین ترتیب، او تبدیل به ارباب دو جهان می‌شود؛ چرا که شاعران با دو بال خیال، مرزهای زمان و مکان را درنوردیده و آزادانه در هر دو جهان عبور و مرور می‌کنند. خصیصه‌ای دیگر نیز به او قدرت آزادی در زندگی می‌بخشد و آن، علم «پیشگویی» است؛ زیرا به وسیله این دانش، قدرت آن را می‌یابد تا از وقایعی پرده بردارد که هنوز به وقوع ننشسته‌اند. اکنون، سندباد، شاعری پیشگوست که می‌گوید:

«یقولُ ما یقول/ بِفِطرَةِ تحسُّ ما فی رَحِمِ الفَصلِ/ تَراهُ قبلَ أن یُولدَ فی الفُصُول» (همان: ۲۹۹)

ترجمه: «گفتنی‌ها را به کمک سرشتی که در اعماق فصول به کاوش می‌پردازد می‌گوید پیش از آن‌که در بستر فصل‌ها متولد شود، (وقایع را) می‌بیند.»

www.SID.ir

Archive of SID

در مرحلهٔ بازگشت نیز چون دو مرحلهٔ پیشین، شماری از زیرمجموعه‌های الگوی سفر قهرمان کمپبل رؤیت نمی‌شوند؛ چرا که برخی از آن‌ها با جهان‌بینی خاص شاعر همخوانی ندارند. از جمله می‌توان به قضیه امتناع از سفر اشاره نمود که در آن، قهرمان تحت شرایطی از امر بازگشت سر باز می‌زند؛ گاه به این دلیل که سعادت حاصل از سفر، او را نسبت به رنج‌های این جهان بی‌اعتنا می‌کند و یا اینکه ممکن است، نشان دادن راه بیداری به مردمی که در لفاف اقتصادی و یا چالش‌های اجتماعی گرفتارند، دشوار به نظر می‌آید. چنین مسائلی، به هیچ روی نمی‌توانند عامل بازدارندهٔ سندباد از بازگشت باشند. او به میان مردم باز می‌گردد تا آن‌ها را با دست آوردهایش سهیم گرداند؛ زیرا رسالت شعری‌اش در پیوند با دغدغه‌ها و دل‌مشغولی های مردم و سرنوشت آن‌ها تجلی می‌یابد.

نتیجه‌گیری:

از تطبیق سفر سندباد در قصیدهٔ «السندباد فی رحلته الثامنة» خلیل حاوی با الگوی سفر قهرمان اسطوره ای کمپبل چنین بر می‌آید که:

– در مراحل مختلف سفر سندباد، مسائل مهم و برجستهٔ ملی و همچنین پنداشت‌های ناب فلسفی خلیل حاوی نمود می‌یابد. برخی از مراحل الگوی سفر قهرمان کمپبل– مانند دعوت به آغاز سفر و یا شکم نهنگ– با نظر به جهان‌بینی خاص شاعر، حجم قابل ملاحظه‌ای از ابیات قصیده را به خود اختصاص داده‌اند؛ اما در مقابل، بنا به دلایلی بعضی مرحله‌ها را فروگذار نموده است.

– خلیل حاوی سندباد برساخته خود را برای تأمین اهداف انسانی و بویژه رویکردهای اجتماعی و سیاسی به خدمت می‌گیرد و به همین دلیل بین انگیزنده‌های سیاسی و فلسفی و چگونگی شکل‌گیری سندباد، رابطه‌ای تعاملی وجود دارد.

– کنش معنوی سندباد حاوی نسبت به عملکرد فیزیکی‌اش نمود بیشتری دارد. چنین بر می‌آید که او به تعقیب و گریزهای معمول در داستان‌های اسطوره‌ای و طولانی شدن سفر علاقه‌ای نداشته، می‌خواهد هر چه زودتر با اکسیر حیات به میهن بازگردد.

– سندباد «حاوی» دچار دگردیسی می‌شود با دغدغه‌های فردی و جمعی ره به ناکجا می‌برد؛ به دیگر سخن، برخلاف سندباد تاریخی که در سفرهای هفت‌گانه‌اش ثروت از دست رفته را باز می‌یابد، سندباد حاوی در سفر هشتم چیزی جز فقر و محرومیت را به دست نمی‌آورد.

– چرخه در سفر فراسویی سندباد، مانند الگوی کمپبل و مطابق با الگوی ناخودآگاه جمعی بشر، به زندگی دوباره می‌انجامد. این امر، به نوعی خاص از مرگ‌اندیشی شاعر مایه گرفته و به نظر می‌رسد توفیق وی در تلفیق مفاهیم سیاسی با ایده‌های فلسفی، مقرون به این مهم باشد. سندباد حاوی از یک سو، از کنش‌های مثبت سیاسی–اجتماعی نظیر برپایی جمهوری متحدهٔ عربی استقبال می‌نماید تا با چنین تشکل‌هایی، جوامع عربی را به رستاخیز فراخواند؛ از طرفی،

www.SID.ir

Archive of SID

چون اگزیستانسیالیست‌ها، بر آن است تا همراهان را به نظام ارزشی نو راهنمایی کند. به هر رو، سفر او نوید تولدی دیگر می‌دهد؛ چنانکه کمپبل نیز سفر قهرمان را ماجرای زنده بودن می‌داند.

پی‌نوشت‌ها:

۱. به اعتقاد «تی. اس. الیوت» (۱۸۸۸–۱۹٦۵م)، تنها راه ابراز عاطفه و احساس به شکل فنی، ایجاد معادلی عینی است. (کندی،۲۰۰۳م :۷۰)

۲. به طور کلی روان انسان متشکل از دو سطح «خودآگاهی» و «ناخودآگاهی» است که «زیگموند فروید» (۱۸۵٦– ۱۹۳۹م) برای آن سه بخش کارکردی قائل است؛ «من/خود» (ego) که کارگزار واقعیت است؛ «نهاد» (id) اصل و منشأ روح است؛ و «فراخود» (super-ego) که میان خود و نهاد قرار دارد. (۱۳٤۷ش:٤۷)

۳. البته خودکشی شاعر را می‌توان بر مبنای بینش خاص فلسفی‌اش نیز واکاوی نمود.

٤. البته ذهن خلیل از همان کودکی با مسألهٔ سفر عجین گشته بود؛ زیرا پدرش با گردش فصل‌ها، به ضرورت شغلی بار سفر می‌بست. خودش نیز هنگام تحصیل، چنین فرآیندی را از تجربه گذرانید. از این رو، ساختار ذهنی‌اش با جریان حاضر کاملاً مأنوس است.

۵. در این قصیده به تناوب دیده شده که شاعر برای تجسم بخشی به پاره‌ای از واقعیت-های سخت و جانکاه، از مادهٔ آهک استفاده نموده است. خلق چنین تصاویری، از بعد روانشناختی تأمل برانگیز است؛ زیرا با استناد به خاطرات وی، او سوزش ناشی از آهک را در پاهایش هرگز از یاد نبرد.

منابع و مآخذ

الف) منابع فارسی

۱. آیتی، علیرضا. (۱۳۹۱ش). **عراق کانون تأثیر گذار**؛ چاپ دوم، تهران: مؤسسه فرهنگی هنری و انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

۲. خاتمی، محمود. (۱۳۸۷ش). **روانشناسی فلسفی** (درآمدی به حیات نفس انسان)؛ ترجمهٔ یاسر پوراسماعیل، چاپ اول، تهران: انتشارات علم.

۳. رجائی، نجمه. (۱۳۸۱ش). **اسطوره‌های رهایی**؛ چاپ اول، مشهد: دانشگاه فردوسی.

٤. سید حسینی، رضا. (۱۳۸٤ش). **مکتب‌های ادبی**؛ ج ۲، تهران: مؤسسهٔ انتشارات نگاه.

۵. عبدی، لیلا و اکبر صیادکوه. (۱۳۹۲ش). بررسی دو شخصیت اصلی ویس و رامین بر اساس الگوی سفر قهرمان؛ **مجلهٔ ادب پژوهی**، شمارهٔ ۲٤، صص ۱۲۹–۱٤۸.

٦. فروید، زیگموند. (۱۳۷٤ش). **روانکاوی**؛ ترجمهٔ فرید جواهر کلام، چاپ دوم، تهران: مروارید.

www.SID.ir

Archive of SID

۷. کانت، ایمانوئل. (۱۳۷۷ش). **نقد قوهٔ حکم**؛ ترجمهٔ عبدالکریم رشیدیان، چاپ اول، تهران: نشر نی.
۸. کمپبل، جوزف. (۱۳۸۰ش). **قدرت اسطوره**؛ ترجمهٔ عباس مخبر، چاپ دوم، تهران: نشر مرکز.
۹. ---------. (۱۳۹۲ ش). **قهرمان هزار چهره**؛ ترجمهٔ شادی خسروپناه، چاپ پنجم، مشهد: نشر گل آفتاب.
۱۰. مختاری، محمد. (۱۳۸۷ش). **انسان در شعر معاصر**؛ چاپ دوم، تهران: انتشارات توس.
۱۱. یونگ، کارل گوستاو. (۱۳۷۹ش). **روح و زندگی**؛ ترجمهٔ لطیف صدقیانی، چاپ اول، تهران: نیل.

ب) منابع عربی

۱. ألف لیلة و لیلة. (۱۹۹۸م). ج ۲، بیروت: دارالکتب العلمیة.
۲. جحا، میشال خلیل. (۱۹۹۹م). **أعلام الشعر العربی الحدیث** (من أحمد شوقی إلی محمود درویش)، ط ۱، بیروت: دارالعودة.
۳. حاوی، خلیل. (۱۹۹۳م). **الدیوان**، بیروت: دارالعودة.
٤. حلاوی، یوسف. (۱۹۹٤م). **الأسطورة فی الشعر العربی المعاصر**، بیروت: دارالآداب
٥. القوزی، محمد علی. (۱۹۹۹م). **دراسات فی تاریخ العرب المعاصر**، ط ۱، بیروت: دارالنهضة العربیة.
٦. کندی، محمد علی. (۲۰۰۳م). **الرمز و القناع فی الشعر العربی الحدیث**، ط ۱، بیروت: دار الکتب الجدیدة المتحدة.
۷. معلوف، لویس. (۱۳۸۷ش). المنجد فی اللغة، چ ٤، قم: انتشارات دار العلم.

www.SID.ir

Archive of SID

فصلنامهٔ لسان مبین(پژوهش ادب عربی)
(علمی -پژوهشی)
سال هفتم، دورهٔ جدید، شماره بیست و دو م، ز مستان۱۳۹۴

دراسة حول "السندباد فی رحلته الثامنة" على منهج سفر البطل لجوزيف كامبل•

فرهاد رجبی، أستاذ مساعد في قسم اللغة العربية وآدابها جامعة گيلان
طاهره شکوری، خريجة المرحلة الماجستيرية- جامعة گيلان

الملخص:

إنّ جذوراً رمزية للطراز البدئي للسفر و يُعتبر كنموذج لمصير الإنسان. نجح الباحث الأسطوري الأميركي جوزيف كامبل على بناء نموذج للدراسة حول تطور الأبطال الأسطورية. على أساس عقيدته سفر البطل هو قصة الحياة الإنسانية بصورة رمزية. استخدم الشاعر اللبناني خليل حاوي في قصيدته السندباد فی رحلته الثامنة هذه الإمكانيات لتصوير إتجاهاته الرمزية و نشأ هذا الأمر من دوافعه السياسية و الإجتماعية و رؤيته الفلسفية.

إمتزاج التيارين تحت ظل السفر و مصير السندباد يحقق رؤية الشاعر حول الموت. إن البطل يتطور فی هذه القصيدة و يبدأ السفر للحصول على الإيمان و نتيجة السفر هو الموت الذی يعطی الحياة.

هذا البحث يسعى دراسة القصيدة على منهج سفر البطل متخذا أسلوبا تحليليا و تظهر النتيجة أن الشاعر نجح فی التعبير عن مفاهيم البعث و عن ضرورة ايجاد التطور فی الشؤون الإجتماعية و السياسية مستعينا بهذا الطراز.

كلمات الدليلية: طراز السفر، البطل، السندباد، كامبل، خليل حاوي.

• **تاريخ الوصول:۹٤/۰۳/۲٤** **تاريخ القبول:۹٤/۰۹/۲۱**

عنوان بريد الكاتب الإكترونی:farhadrajabi133@yahoo.com

www.SID.ir